



دوسیه قتل احمد ظاهر

... پیوسته به گذشته

قسمت سوم

درحالیکه زیاد نوشیده بود راهی منزل خود شده به بستر میرود.

فردای آن :

1- محبوب الله وضع احمد ظاهر را میبیند برایش پیشنهاد میکند تا برای سرحال آمدن قدم بزنند و کمی چکر.

2 - احمد ظاهر میگوید که خیلی خسته است و ترجیح میدهد استراحت کند.

3 - محبوب الله اصرار نموده میگوید که:

" برای سرحال آمدن کمی قدم بزنند "

"در بستر افتادن خستگی را زیادتیر میکند. بهتر است کمی چکر بزنیم، حالت بجا میآید."

سوال من از آقای اسماعیل محشور و همه خواننده گان اینست که :

چرا محبوب الله پاچا اصرار نموده و گفته بود :

تا برای سرحال آمدن کمی قدم بزنند.

"در بستر افتادن خسته گی را زیادتیر میکند. بهتر است کمی چکر بزنیم، حالت بجا میآید."

آیا در گفته محبوب الله صداقت وجود داشته است ؟

آیا اعتماد احمد ظاهر به محبوب الله خود احمد ظاهر را باوجودیکه خسته بود ، برخلاف میل اش از

بستر بیرون نساخته بود ؟

آیا آمدن و طرح و اصرار محبوب الله یک نقشه قبلی و یک طرح از پیش ساخته بود و احمد ظاهر

به دام افتید و سر انجام سرش را باخت ؟

آیا بالای احمد ظاهر به اصطلاح راه جوری شده بود و او را بوسیله دوست اش محبوب الله از خانه بیرون کشیده و سرانجام سر به نیست کردند ؟

یا اینکه مرگ او در روز اول پیدایش اش به همین شکل رقم زده شده بود و سر نوشتش چنین بود ؟ برای پاسخ یافتن به پرسشهای خودم باز به سراغ متن ای میروم که بوسیله اسماعیل محشور تهیه شده بود . در متن میخوانیم که :

" بالاخره احمد ظاهر لباس خود را عوض نموده و با محبوب الله سوار موتر شده به سمت کارته پروان روانه میشوند". وقتی از مقابل لیسه عمر شهید (نادریه) عبور میکنند، **محبوب الله متوجه دو دختری میشود که در کنار جاده ظاهراً منتظر کدام شخص و یا تکسی میباشند.** موتر را بمقابل آنها توقف میدهد. دخترها وقتی احمد ظاهر را **میبینند بدون کدام مقاومت و یا امتناع سوار موتر میشوند** "

در این متن به طور اشکار و شفاف مطرح شده است که :

1 - محبوب الله متوجه دو دختر میشود و نه احمد ظاهر ؟
2 - چرا محبوب الله متوجه دو دختر میگردد، آیا از قبل قرار و مداری بین محبوب الله و دو دختر وجود داشت یا خیر ؟

3 - چرا محبوب الله موتر را در مقابل آن دو دختر توقف میدهد ؟

4 - **دو دختری که در کنار جاده ظاهراً منتظر کدام شخص و یا تکسی میباشند، پس بکار بردن و یا استعمال نمودن واژه ظاهراً بدین معنی نیز میتواند باشد که آن دو دختر در اصل و باطن منتظر کدام شخص و یا تکسی مجهول نبوده، بلکه منتظر شخص معین ای بوده باشند و...**

" **محبوب الله متوجه دو دختری میشود که در کنار جاده ظاهراً منتظر کدام شخص و یا تکسی میباشند.** موتر را بمقابل آنها توقف میدهد. دخترها وقتی احمد ظاهر را **میبینند بدون کدام مقاومت و یا امتناع سوار موتر میشوند** "

آقای اسماعیل محشور !

با ارزیابی متن بالا من به صراحت مینویسم که پافشاری محبوب الله به قدم زدن و چکر زدن و در کنار جاده بودن دو دختر تصادفی نبوده است.

چرا یک دختر ایستاد نبود؟

چرا سه دختر ایستاد نبودند ؟

چرا محبوب الله موتر را بمقابل آنها توقف میدهد ؟

و چرا دو دختر فرمایشی یکی برای محبوب الله و یکی هم برای اغوا کردن احمد ظاهر ایستاده بودند؟

این چگونه قدم زدن و چکر زدن تصادفی بوده است که به مرگ احمد ظاهر و سلامتی محبوب الله و دو دختر منتهی شده است؟

اسماعیل محشور این چنین نتیجه گرفته است که :

" باید به صراحت تذکر داده شود که مقابل شدن با دوشیزه ها و سوار شدن شان همراه با احمد ظاهر و محبوب الله کاملاً تصادفی بوده است، نه پلان شده از قبل"

سوال من از اسماعیل محشور اینست که خودت از کجا میفهمی که این امر کاملاً تصادفی بوده است و نه پلان شده از قبل؟

ادامه این بخش را از قلم اسماعیل محشور بخوانیم تا دیده شود که میان تصادف و پا فشاری های محبوب الله چه فرسخ ها فاصله دارد و باید دریابیم که آیا محبوب الله به اشاره کی ها این راه را برای احمد ظاهر جور کرده بود و یا این دام را چیده بود و برایش دانه گذاشته و او را رام ساخته بود یا در بدل کدام وعده و وعید و ده ها سوال دیگر؟

اینک گزارش و ادامه داستان همان روز دردناک از قلم اسماعیل محشور :

" بعد از سوار شدن شهناز و شکیلا، سید محبوب الله پیشنهاد میکند که به رستوران باغ بالا رفته و کمی بنوشند. احمد ظاهر اعتراض کنان میگوید که من «زده دیشب هستم» و نمیتوانم بنوشم، ولی محبوب الله میگوید که صبحی خستگی را رفع میکند. بهر صورت موتر بمقابل رستوران باغ بالا توقف نموده بعد از دقایقی چند یک بوتل خالی میشود و بوتل دوم را باخود گرفته دوباره سوار موتر شده و به استقامت پغمان در حرکت میشوند. محبوب الله پیشنهاد میکند که چون هوا خیلی گرم است بهتر است به استالف رفته و در آنجا در باغ یک دوستش توت و آلبالو که موسمش است نوش جان کنند. موتر اینک به دریوری احمد ظاهر روانه شمالی میشود. وقتی به استالف میرسند توت و آلبالو را فراموش کرده به هوتل استالف میروند. هوتل و رستوران مسدود و یا مصروف و ریزرف بود زیرا بعد از خریدن مشروب دوباره حرکت میکنند. حالا دیگر همه مست و الست هستند. به پیشنهاد احمد ظاهر و موافقه همه، استقامت پروان و سالنگ را در پیش میگیرند. بعد از چند بار توقف در طول راه سالنگ و نوشیدن و تفریح، به رستوران خنجان در انتهای سالنگ شمالی رسیدند. بعد از فرمایش و صرف غذای چاشت، ساعت دو بجه بعد از ظهر را نشان میداد. درین وقت دوشیزه گان اصرار ورزیدند که قبل از فرارسیدن شب باید بکابل برسند و به خانه شان بروند. هرچار نفر دوباره

سوار موتر شده و به استقامت کابل حرکت میکنند. فرمان موتر بدست سید محبوب الله و در کنارش شکیلا مینشیند، احمد ظاهر همراه با شهناز در سیت عقبی موتر قرار میگیرند. تا رسیدن و گذشتن از تونل کدام پیشامد خوب و یا بدی رخ نمیدهد. بعد از گذشتن از تونل و هموار و سرپایین شدن سرک، سرعت موتر لحظه به لحظه افزایش مییابد. احمد ظاهر با وجود آنکه نشه بود و چند بار بالای محبوب الله صدا میکند که احتیاط نماید، ولی موضوع را فوراً فراموش نموده باز هم مصروف میشوند. موتر از سالنگ گذشته و به جبل السراج نزدیک میشود. در حدود سی یا بیست کیلومتری شمال جبل السراج احمد ظاهر که در سیت عقبی بطرف راست نشسته بود متوجه سرعت نما (کیلومتر) موتر میشود و در حالیکه خود را به سیت جلوی نزدیک میکند شوخی کنان توأم با اعتراض و مزاح صدا میزند که: «او ... ! درین سرپایانی و سرک تنگ یکصد و ...». حرفش هنوز تمام نشده که اداره موتر از دست محبوب الله خارج میشود.

خواننده های ارجمند و گرامی !

من ارزیابی این بخش را در همین جا ناتمام گذاشته و شما را به بررسی سایر بخش های دُرهای سفته شده اسماعیل محشور دعوت مینمایم.

نگاهی به "دُر سفتن" های اسماعیل محشور :

اسماعیل محشور در آغاز داستان اش نوشته است که :

" اخیراً دوستان زیادی اصرار و تأکید کردند تا کارهای نوشتن کتاب را دنبال کنم، لذا تصمیم گرفته ام که به منظور لَبیک گویی به این خواهرش دوستان بخش های از یادداشت هایم را ادیت کنم، که اولین بخش آن یادداشت ها پیرامون زنده گی و هنر احمد ظاهر هنرمند بی بدیل کشور است. این کار را در دو بخش انجام میدهم. یکی حقایق پیرامون شخصیت و زنده گی خصوصی احمد ظاهر و دوم مطالبی پیرامون هنر احمد ظاهر " .

به ادامه این مقدمه میخوانیم که :

"در قدم اول باید اذعان نمایم که منظور ازین نوشته تنها و تنها روشن ساختن حقایق زنده گی پنج سال اخیر عمر پربار و کوتاه احمد ظاهر است، نه تعجیز و یا رسوا سازی راز های کدام شخص معین، و اگر در لابلای این قصه نام اشخاص تذکر داده میشود، محض بمنظور ثقه و مستند شدن موضوع است و بس. درین راستا زیاد کوشش شده است تا از ذکر نامهای غیر ضروری و افشاگریهای غیر لازم پرهیز صورت گیرد.

(تکیه زیر کلمات از من است . باقی سمندر)

ببینیم که این "مستند شدن موضوع" چگونه مطرح میشود و حریم زندگی شخصی انسان تا چه حد
مورد احترام یا بی احترامی قرار میگیرد؟
اسماعیل محشور چند بار از اشخاص و افراد نام برده و نوشته است که :

ادامه دارد...